علامه طباطبایی و نظریه تقدم تربیت بر سیاست

در گفت و گو با استاد سروش محلاتی

اشاره

در سالگرد ارتحال علامه طباطبایی قرار داریم. علامه طباطبایی در جامعه ما به عنوان یک فیلسوف بزرگ و یک مفسر عالیقدر شناخته می‌شود، ولی علاوه بر این علامه یک شخصیت برجسته اخلاقی بود. او مراحل عالی تربیت معنوی را نزد بزرگانی مانند سید علی قاضی طی کرده بود و در سلوک اخلاقی یک نمونه عالی بود. این بار به سراغ علامه رفته‌ایم تا ببینیم برای جامعهٔ امروز ما چه پیامی دارد؟ جامعه‌ای که از بداخلاقی و بی‌تربیتی رنج می‌برد، جامعه‌ای که برای بسیاری از افراد آن سیاست، دغدغهٔ اصلی و مهم‌ترین مسأله تلقی می‌شود و هر کار خلافی با توجیه سیاسی، مشروع و پسندیده تلقی می‌شود. می‌خواهیم امروز از علامه بپرسیم که آیا در مکتب اسلام، سیاست حرف اول و آخر را می‌زند؟ یا اخلاق تابعی از سیاست است؟ آیا دین به ما اجازهٔ هرگونه رفتار سیاسی را می‌دهد؟ و البته علامه حرف‌های زیادی در این باره دارد که برخی از آنها در این مصاحبه مطرح شده است. با تشکر از استاد ارجمند حجت‌الاسلام و المسلمین سروش محلاتی که این گفت وگو را پذیرفته اند، آن را تقدیم خوانندگان گرامی می‌کنیم:

*** آیا علامه طباطبایی در تفکر اجتماعی دارای شیوه و روش خاصی بود؟**

بله علامه سبک خاصی در مسائل اجتماعی داشت و برای تبیین و تثبیت آن هم تلاش فراوانی کرد. یکی از ویژگی‌های این سبک آن است که علامه به شدت از فردگرایی در تفکر انتقاد می‌کند و معتقد است که انسان وقتی می‌تواند درست فکر کند و به راه حل درست مسائل دست یابد که خود را در جامعه ببیند و خیر و شر خود را در ارتباط با خیر و شر دیگران ببیند، نه این که خود را جدای از دیگران پنداشته و مستقل بشمارد.

انتقاد علامه این است که ما شرقی‌ها «تفکر اجتماعی» را نیاموخته‌ایم و به جای هم فکری، مبتلا به تفکر فردی هستیم و لذا فقط درصدد منافع فردی خودمان برمی‌آییم.

علامه در پایان تفسیر سورهٔ آل عمران یک فصل را به این موضوع اختصاص داده (فصل پنجم) و عقب ماندگی مسلمانان را در مقابل پیشرفت دنیای مدرن در این مشکل می‌بیند.

> ***در نظریهٔ علامه سیاست اسلامی، قبل از تربیت اسلامی، غیر معقول است، زیرا پایهٔ سیاست را تربیت تشکیل می‌دهد. و سیاستی که فاقد چنین پایه و زیرساختی است، هر وضعی داشته باشد، ولی قطعاً وصف و پسوند اسلامی نمی‌تواند داشته باشد**

اجازه بدهید در اینجا به یک مثال دیگر اشاره کنم، ایشان در جلد اول المیزان بحث‌های عمیقی درباره شفاعت دارند، ولی یک فصل آن، یک بحث اجتماعی در این موضوع است و در آنجا این سؤال را مطرح می‌کند که چرا در جوامع غربی اخلاق پسندیده مانند راستگویی و وفای به عهد و پیمان رواج پیدا می‌کند ولی در جوامع اسلامی آمار دروغ بسیار بالاتر است؟ آیا این وضع ما معلول درک دینی ما نیست؟ علامه در پاسخ خود این تفاوت را ناشی از «تربیت اجتماعی» آنها که متفاوت از تربیت ماست، می‌داند. لذا علامه چنین دغدغه‌ای دارد که جامعه اسلامی با تربیتی اجتماعی متناسب با آرمانهای آن شکل بگیرد.

*** آیا بر اساس این تفکر علامه، می‌توان یک نظریه اصلاح اجتماعی از مباحث ایشان استنتاج کرد؟**

احتمالاً همین‌طور باشد. البته برای چنین استنتاجی، نیاز به بررسی و تتبع بیشتری است ولی برداشت بنده این است که علامه به نظریه تقدم تربیت بر سیاست باور دارد. چون ایشان وقتی به سراغ نقد تاریخی هم می‌رود با همین نگاه حوادث صدر اسلام و جریانات بعد از رسول خدا (ص) را ارزیابی می‌کند. مثلاً انحراف در حکومت را در پیوند با «رکود تربیت» می‌بیند و می‌گوید: «توقفت التربیه ثم رجعت القهقری». نقد ایشان آن است که کسانی مانند معاویه قدرت را به دست گرفتند که نه خود بهره‌ای از تربیت داشتند و نه آرمان تربیت جامعه را دنبال می‌کردند و لذا پس از به دست گرفتن قدرت اعلام کرد که من برای نماز و روزه نمی‌جنگیدم، برای حکومت جنگیدم و به آن رسیدم!

و بر همین اساس است که علامه از سیاست خلفا پس از رسول خدا (ص)، که توسعه کشور اسلامی را در درجه اول اهمیت قرار دادند و تربیت اسلامی در میان مسلمانان داخل جامعه را جدی نگرفتند گلایه دارد.

*** بر این اساس آیا علامه طباطبایی را می‌توان یک شخصیت سیاسی دانست؟ یعنی اندیشه‌های ایشان مبدأ برای تحول سیاسی تلقی می‌شود؟**

علامه طباطبایی شخصاً حضور فعالی در عرصه سیاست نداشت و بیشتر متمرکز بر مباحث علمی بود تا حضور اجتماعی، ولی به لحاظ اندیشه و تفکر، آراء او می‌تواند در مسیر تحولات اجتماعی و سیاسی کاملاً تأثیرگذار باشد. لذا کسانی که تحت تأثیر آثار علمی ایشان بودند اعم از شاگردان ایشان و دیگران، در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی فعال بودند. ولی در عین حال علامه رویکرد خاصی به سیاست داشت، چون همان مبنای تقدم تربیت بر سیاست موجب آن می‌شد که دغدغه‌های تربیتی بر ایشان غالب باشد و نتواند با سرعت و شتابی که در شخصیت‌های انقلابی وجود داشت، همراهی کند. استنباط بنده این است که علامه فکر می‌کرد که آیا همانگونه که زمینه‌های سیاسی و اجتماعی برای جنبش و نهضت آماده است، آیا زمینه‌های تربیتی هم برای آن مهیا شده است و ما می‌توانیم پس از آن، بر اساس تربیت اسلامی، جامعه را اداره کنیم؟ (نگرانی از فرمانروایان) و آیا مردم هم از چنان آمادگی تربیتی برخوردارند که اجرای احکام اسلامی در میان آنها موفقیت‌آمیز باشد؟ (نگرانی از شهروندان) اساساً کسانی که دغدغه‌های فرهنگی و تربیتی برایشان اصل است، دیرتر به فکر کنش اجتماعی و به خصوص از نوع حاد آن می‌افتند.

به علاوه علامه تجربه دولت نبوی را مورد استناد قرار می‌داد که پس از یک دوره سیزده ساله در مکه که برای مسلمانان دوره خودسازی و ریاضت نفس و تحول روحی بود، در دوره بعد از آن و در مدینه، آنان موفق به تشکیل دولت شدند. علامه این سیر تدریجی را چیزی فراتر از روند انتقال قدرت و فراهم شدن شرایط سیاسی می‌دانست. و بلکه آن را در همان چارچوب تقدم تربیت بر سیاست و قدرت ارزیابی می‌کرد.

وقتی علامه می‌خواهد نشان دهد که تربیت دینی چگونه جامعه را متحول می‌کند مثال می‌زند که عصر نبوی برخی مجرمان با پای خود به خدمت حضرت می‌رسیدند و درخواست اجرای حد و مجازات شرعی داشتند تا از لوث گناه پاک شوند. و البته وقتی جامعه در چنین شرایطی قرار می‌گیرد اجرای حد، بسیار تأثیرگذار است.

همین نگاه تربیتی علامه موجب آن می‌شود که علامه سیر تدریجی نزول احکام شرعی را در جهت آمادگی تربیتی ارزیابی کند و به جای استناد به فراهم شدن زمینه‌های اجتماعی و سیاسی، به ضرورت فراهم آمدن ظرفیت‌های تربیتی در گذر زمان تأکید نماید. اینگونه نکات که در سراسر آثار علامه فراوان است حکایت از آن دارد که تفکر اجتماعی ـ انقلابی علامه متفاوت بوده است.

*** به نظر علامه، تربیت اخلاقی، در شکل گیری نظام اسلامی چه نقشی دارد و آیا می‌توان سیاست را تابعی از آن دانست؟**

علامه بارها این موضوع را در لابلای تفسیر المیزان مطرح کرده است و البته ابعاد مسأله هم بسیار متنوع است. یکی از مباحث علامه این است که حکومت‌ها دوگونه‌اند: یا فردی‌اند و دیکتاتوری، و یا مردمی‌اند بر اساس نظر اکثریت. علامه همانگونه که حکومت فردی و استبدادی را به دلیل تصرفات خودسرانه حاکم محکوم می‌نماید، حکومت اکثریت را هم مورد نقد قرار می‌دهد چون در چنین حکومتی، حقوق اقلیت (نصف منهای یک) ضایع می‌شود و اکثریت با دست یافتن به قدرت، فقط به فکر تأمین منافع خویش است. از این رو علامه، الگوی «حکومت انسانی» را متناسب با جامعه اسلامی می‌داند، حکومتی که حق هیچ انسانی در آن نادیده انگاشته نمی‌شود و اکثریت بهانه‌ای برای سرکوب اقلیت نیست!

الحکومة الإنسانیة التی یحفظ فیها حقوق کل فرد من أفراد... و الفرد و **الجماعة** و البعض و الکل علی حد سواء دون **الحکومة الفردیة الاستبدادیة** التی لا تسیر إلا علی ما تهواه نفس الفرد المتولی لها الحاکم فی دماء الناس و أعراضهم و أموالهم بما شاء و أراد، و لا **الحکومة الأکثریة** التی تطابق أهواء الجمهور من الناس و تبطل منافع آخرین... (المیزان، ج ۹، ص ۱۱۵)

روشن است که علامه در این جا نمی‌خواهد نقش اکثریت را در شکل‌گیری حکومت، نفی کند، بلکه او وقتی اکثریت را ذی حق می‌داند که به حق اقلیت تجاوز نشود. یعنی ابتدا باید تربیت اخلاقی جامعه به آن حد برسد که همه شهروندان، در رعایت حقوق یکدیگر، از شایستگی تربیتی برخوردار باشند، و سپس در چنین جامعه‌ای می‌توان به رعایت حقوق اقلیت هم چون اکثریت امیدوار بود، والا استبداد فرد به استبداد اکثریت تبدیل می‌شود.

*** به هر حال در هر نظام سیاسی، تأمین نظر و خواست، همهٔ مردم عملاً امکان پذیر نیست، چه اینکه تسلیم عموم مردم در برابر ارادهٔ یک نفر نیز فسادآور است، پس ما چاره‌ای جز تن دادن به رأی اکثریت نداریم، ولی در حاکمیت اکثریت نیز نگرانی از تضییع حقوق دیگران وجود دارد، آیا اسلام در این باره راهکار دیگری ارائه می‌کند؟**

مرحوم علامه طباطبایی همانگونه که اشاره کردم چون تقدم را برای تربیت قائل است، لذا معتقد است اگر در جامعه، ارزش‌های اخلاقی حاکم شود و شهروندان با تربیت اخلاقی پرورش یابند، قهراً «اکثریت» در مسیر حق گام برداشته و عوارض ظلم و طغیان به حداقل کاهش می‌یابد. اساساً تئوری علامه را می‌توان تئوری تقدم تربیت بر سیاست دانست. در جلد چهارم المیزان، علامه مباحثی در این باره دارد و همان مطالب را در رساله‌ای که درباره حکومت اسلامی نگاشته‌اند، مطرح کرده‌اند. در آنجا فرموده‌اند: «در جامعهٔ علم و تقوا که اسلام تربیت می‌کند، هرگز اکثریت، خواسته‌های هوس‌آمیز خود را به حق و حقیقت ترجیح نخواهد داد.» معنی این سخن علامه این است که در نظام‌های مبتنی بر مردم سالاری، اکثریت دارای موضوعیت است، ولی در نظام اسلامی، هر چند اکثریت معیار است، ولی این معیار جنبهٔ طریقی دارد و پشتوانهٔ آن تربیت و علم و تقوی است، از این رو وقتی که این پشتوانهٔ معنوی و ارزش فرو می‌ریزد، نظام اسلامی نیست ولو طبق قاعدهٔ دموکراسی هم اداره شود، علامه آن بحث را اینگونه ادامه داده است: «محیط خداشناس و تقوای دینی که اسلام به وجود می‌آورد، محیطی است که هرگز اکثریت آن عقل سلیم را تابع هوا و هوس، و حق و حقیقت را فدای دل خواه نمی‌کنند و پیوسته نظر اکثریت با حق وفق خواهد داد.»

پس علامه در صدد آن است که قاعده اعتبار اکثریت را با قاعده اعتبار حقیقت سازگار کند، و در این میان، رمز پیوند و سازگاری را در «تربیت» می‌بینند. و به همین دلیل است که در نظریهٔ علامه سیاست اسلامی، قبل از تربیت اسلامی، غیر معقول است، زیرا پایهٔ سیاست را تربیت تشکیل می‌دهد. و سیاستی که فاقد چنین پایه و زیرساختی است، هر وضعی داشته باشد، ولی قطعاً وصف و پسوند اسلامی نمی‌تواند داشته باشد.

علامه آن مقاله را مقارن ایام مبارزات آزادیخواهانه ملت الجزایر نگاشته است، ایشان در آنجا به ظلم‌های دولت فرانسه در قبال مردم الجزائر اشاره می‌کند و می‌گوید: «ریشه این ظلم‌ها آن است که مهم‌ترین رکن انسانیت که «معنویت» است را آنان کنار گذارده‌اند». علامه خیلی روشن می‌خواهد نتیجه‌گیری کند که اگر اخلاق از سیاست جدا شود، انسانیت قربانی می‌شود. هرچند شعارها باقی باشد.

> ***وقتی ادب و تربیت بر سیاست، تفوق و برتری پیدا کند، قهراً انسان با تربیت، هرگز در صحنهٔ سیاست، به فحاشی و ناسزاگویی رو نمی‌آورد**
>
> ***نقد خود، توصیه بزرگ علامه طباطبایی و میراث ارزشمند او و نیاز ضروری امروز ماست**

*** علامه طباطبایی به لحاظ مبنایی و اصولی، این دیدگاه را مبتنی بر چه پایه‌ای قرار داده است، یعنی ریشهٔ این تفکر علامه در کجاست؟**

مبنای این دیدگاه را از دو جهت می‌توان بررسی کرد، یکی آنکه در مقایسه بین اخلاق و سیاست، کدامیک از ارزش و اهمیت بیشتری برخوردار است؟ و دیگری آنکه به لحاظ نگاه دینی، کدامیک برای دین، اهمیت بیشتری دارد؟ از آثار علامه می‌توان هر دو نگاه را به دست آورد، ولی علامه در تفسیر المیزان، نگاه خاص قرآنی به اهداف انبیا دارد و در این نگاه، اصالت را به «تزکیه و تربیت» انسانها می‌دهد، و می‌بیند تاکید قرآن بر «یزکیهم ویعلمهم الکتاب» است. والبته تزکیه هم مقدم بر تعلیم کتاب شده است. و با همین استناد است که علامه اسلام را دین طهارت و پاکی معرفی می‌کند: **«الاسلام دین الزکاة والطهاره»** یعنی تزکیه و تربیت در اسلام، نسبت جزء و کل ندارد، بلکه یا باید گفت که تزکیه همه اسلام را پوشش می‌دهد و در هر جزئی از آن یک پیام تربیتی وجود دارد، و یا باید گفت که غایت و هدف کل است. و با این نگاه به دین است که علامه مسئولیت اصلی و اولی را تربیت مردم می‌داند، و تدبیر امور سیاسی را پس از آن قرار می‌دهد و از نتایج آن می‌شمارد. به آن بحث جلد چهارم تحت عنوان «من الذی یتقلد ولایة المجتمع» که بحث رهبری را مطرح می‌کند، مراجعه فرمایید. البته در قرآن قیام به قسط هم در اهداف انبیاء مطرح شده است: «لِیَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» ولی در آن آیه هم انبیاء مأمور اجرای عدالت نشده‌اند، بلکه آنها مأمور «تربیت مردم» شده‌اند تا انسان‌هایی «بسازند» که به قیام به قسط کنند. ترجمه آیه این نیست که تا مردم را به قسط وادارند، بلکه معنی آیه این است که تا اینکه مردم به قسط بپاخیزند.

یعنی قسط باید از مردم صادر شود، و چنین کاری باید زمینه‌های اعتقادی و اخلاقی‌اش توسط انبیاء فراهم آید. در این جا هم هر چند پیامبران در تحقق عدالت نقش دارند، ولی نقش آفرینی آنها به شکل غیر مستقیم و از راه تربیت انسان‌های حق طلب و عدالت خواه است و البته گاه نقش مستقیم هم ایفا کرده‌اند.

*** مبنای نظری علامه در نسبت تربیت و سیاست، چه آثار و نتایج عملی به جا می‌گذارد؟ و آیا در شیوه و روش‌های فعالیت‌های سیاسی می‌توان آثار عینی آن را دید؟**

علامه در جلد ششم المیزان تحت عنوان «ادب» چند بحث نسبتاً مفصل مطرح کرده‌اند و از آن جمله دربارهٔ ادب انبیاء (فصل هشتم) در آنجا علامه یک بررسی اجمالی از برخوردهای انبیاء و دشمنانشان دارند، پس از آنکه به انواع اهانت‌ها و اذیت‌های مخالفان در حق پیامبران اشاره می‌کنند، می‌گویند: ولی انبیاء در مقابل کفار و مشرکان و حتی طاغیان چه ادب و چه ادبیاتی داشتند؟ آیا در لابلای سخنان انبیاء با طاغیان و جاهلان، ذره‌ای بی‌ادبی دیده می‌شود؟ پاسخ علامه منفی است و می‌گوید انبیاء در مقابل دشنام‌ها و طعن‌ها و استهزاءها، هرگز مقابله به مثل نکرده‌اند و تعبیر زشت و اهانت‌آمیزی به کار نبرده‌اند، از قاعدهٔ ادب خارج نشده و مقید به سخنان زیبا و نیکو بوده‌اند. در این جا از عین عبارت علامه نمی‌توان صرف نظر کرد:

فإنک لا تجد فیما حکی من شذرات أقوالهم مع **العتاة** و **الجهلة** أن یخاطبوهم بشیء مما یسوؤهم أو شتم أو **إهانة** و إزراء و قد نال منهم المخالفون بالشتم و الطعن و الاستهزاء و **السخریة** کل منال فلم یجیبوهم إلا بأحسن القول و أنصح الوعظ معرضین عنهم بسلام.

وقتی ادب و تربیت بر سیاست، تفوق و برتری پیدا کند، قهراً انسان با تربیت، هرگز در صحنهٔ سیاست، به فحاشی و ناسزاگویی رو نمی‌آورد. علامه این ادعا را دربارهٔ خصوص پیامبر اسلام مطرح نکرده است، او می‌گوید هیچ پیامبری به مخالفان و دشمنان خود اهانت نکرده است و با تعبیر زشت و رکیک آنها را آزار نداده است. واقعاً عجیب است! یعنی اگر ما مسلمان هم نیستیم و بر اخلاق محمدی هم وفادار نیستیم، پیرو هر پیامبری باشیم، هتاکی زشت است و فحاشی ممنوع است! این سیره و روش پیامبران الهی است، ممکن است پیامبری در شرایطی و به خاطر مصالحی، از قدرت و حکومت کناره‌گیری کند، ولی در هیچ شرایطی و به خاطر هیچ مصلحتی از ادب و اخلاق و نزاکت، کناره‌گیری نمی‌کند!

> ***اگر امروز منش اخلاقی علامه طباطبایی و یا منش اخلاقی حضرت امام خمینی در میان ما زنده بود، اینقدر ناهنجاری‌های تربیتی در نسل مسلمان و حتی متدین ما زیاد و عمیق نبود**

*** حال که سخن به اینجا رسید، این سؤال به ذهن می‌رسد که تقید به اخلاق، قهراً فعالان عرصه سیاست و کنشگران سیاسی و احزاب و فرمانروایان را بسیار محدود می‌کند و دست و زبان آنها را می‌بندد و همین تقید، آنها را در برابر رقیبان ناتوان می‌سازد، آیا به این لوازم می‌توان پای‌بند بود؟**

چرا پای‌بند نشویم؟ مگر امیرالمؤمنین(ع) در برابر معاویه، این قیود را رعایت نکرد؟ و مگر نفرمود که من هم راه و رسم صیانت از قدرت را می‌دانم ولی حاضر نیستم خودم را تباه کنم؟ «لا أری اصلاحکم بافساد نفسی» مگر ممکن است کسی مدعی دینداری باشد و هرزه‌گو و فحاش باشد: «المؤمن ملجم»؟!

وقتی تربیت بر سیاست، حاکم و غالب می‌شود، نه تنها ادبیات گفتاری و نوشتاری سیاستمداران معطر به اخلاق می‌گردد، بلکه رفتار آنان نیز اخلاقی می‌شود. توجیه‌های افراد متدین برای رفتارهای زشت سیاسی این است که می‌خواهیم به دین و به نظام خدمت کنیم. ولی آیا برای یک هدف مقدس، از روش‌های منکر می‌توان استفاده کرد؟ علامه طباطبایی که خداوند او را با پیامبران محشور نماید، بحث زیبایی در این باره دارد. هر چند نقل مطالب این بزرگان برای بنده دشوار است و شدیداً مرا تحت فشار روحی قرار می‌دهد، ولی چاره‌ای ندارم که باز جمله‌ای از ایشان را بخوانم که انبیاء برای دعوت به حق، مجاز به استفاده از روش‌های خلاف اخلاق نبوده‌اند. پیامبر حق ندارد با دروغ، با فریب، با خلف وعده، با دشنام، با تحقیر، و بلکه با بزرگ جلوه دادن امور جزئی و یا کوچک جلوه دادن امور بزرگ، دفاع از افراد فاسد، و حتی با کتمان برخی حقایق و مردم را اغفال کردن، زمینه رشد اسلام و تقویت دین و یا تضعیف دشمنان را فراهم کند. این عین عبارت علامه است که خداوند به شدت پیامبران را از به کارگیری این روش‌ها برای رسیدن به اهداف مقدس منع کرده است:

لقد ورد منه تعالی أشد النهی فی ذلک لأنبیائه و أبلغ التحذیر حتی عن اتباع الباطل قولا و فعلا بغرض **نصرة الحق** فإن الباطل باطل سواء وقع فی طریق الحق أو لم یقع، و **الدعوة** إلی الحق لا یجامع تجویز الباطل و لو فی طریق الحق...

البته علامه در این زمینه استدلالی هم دارد که بحث دربارهٔ آن نیاز به فرصت بیشتری دارد. به هر حال تقدم تربیت و اخلاق بر سیاست، لوازم زیادی دارد و پای‌بندی به آن برای اهل سیاست، البته دشوار است.

*** به عنوان آخرین سؤال می‌خواستم بدانم جامعه امروز ما چقدر برای استفاده از اندیشه اجتماعی علامه طباطبایی آمادگی دارد؟**

بنده این آمادگی را زیاد نمی‌دانم. چون رویکرد علامه به جامعه و سیاست، با رویکرد غالب در فضای امروز کاملاً متفاوت است. فضای امروز، فضای سیاست زده است. یعنی هر سخنی را با انگیزه‌های سیاسی می‌سنجند و با آثار سیاسی آن ارزیابی می‌کنند، و با اهداف سیاسی با آن مقابله می‌کنند. در حالی که علامه هیچ تناسبی با این فضا ندارد. در فضای سیاست زده، اولین قربانی اخلاق و تربیت است. مثلاً در چنین فضایی که ما دچار خودستایی هستیم انتقاد از دیگران کاری صواب و انتقاد از خودکاری خطاست. در حالیکه علامه، هم نقد دولت‌های غربی و سیاست‌های استعماری آنان را دارد و هم نقد جامعه اسلامی و انتقاد از مسلمانان خودمان را.

مثلاً علامه در همان جلد ششم تفسیر المیزان که مباحثی درباره ادب دارد در فصل پنجم آن می‌گوید ما «شرقی‌ها» و ما «مسلمانان» در زمینه ادب و تربیت، کارنامه موفقی نداریم و سپس به بررسی علت آن پرداخته است که مربیان ما خود حظی از اخلاق ندارند و لذا نمی‌توانند تأثیرگذار باشند.

نقد خود، توصیه بزرگ علامه طباطبایی و میراث ارزشمند او و نیاز ضروری امروز ماست، ولی آیا شرایط جامعه، بازگشت به اخلاق و برای چنین کاری مناسب است؟ و یا به جای آن فقط باید هرچه فریاد داریم بر سر دیگران بکشیم و هرچه هورا داریم برای خودمان سر دهیم؟ اجمالاً عرض می‌کنم، امروز «علامهٔ فیلسوف» و «علامهٔ مفسر» در حوزه و جامعه ما جایگاه بلندی دارد ولی آیا در جامعه «علامه مصلح» هم ارج و منزلتی دارد؟

آری اگر امروز منش اخلاقی علامه طباطبایی و یا منش اخلاقی حضرت امام خمینی در میان ما زنده بود، اینقدر ناهنجاری‌های تربیتی در نسل مسلمان و حتی متدین ما زیاد و عمیق نبود. البته اگر آن بزرگوار هم در میان ما بود ما با او چه می‌کردیم؟ و وقتی بداخلاقی‌های ما را نمی‌پسندید و تأیید نمی‌کرد و یا اعتراض می‌کرد، آیا در برابر او نمی‌ایستادیم و او را متّهم نمی‌کردیم؟

گرامیداشت علامه طباطبایی در حوزه علمیه

آیت الله علامه طباطبایی
اساتید تفسیر ... سطوح عالی و خا

امسال سی‌وپنجمین سالگرد رحلت علامه طباطبایی، فیلسوف شهیر و مفسر بزرگ معاصر با شور و حال بیشتری برگزار شد. علاوه بر همایش‌های با شکوهی که در شهرهای مختلف کشور از جمله مشهد و تبریز برگزار شده است، جلسات علمی و فرهنگی قابل توجهی در حوزه علمیه قم برپا شد. مهمترین جلسه از این دست چهاردهمین همایش اساتید تفسیر حوزه علمیه قم بود که به همین مناسبت با سخنرانی حضرت آیت‌الله جوادی آملی در دارالقرآن علامه طباطبایی که منزل مسکونی علامه نیز می‌باشد، برگزار شد. حضرت آیت‌الله جوادی آملی در این اجلاس گفتند: علامه طباطبایی از مسائلی که در عالم اتفاق می‌افتاد در خدمت قرآن بهره برد؛ علامه حادثه‌های تاریخی را ورق زد، مشروطه را تشریح و خواسته‌های مشروطه را شناسایی کرد، جنگ جهانی اول و دوم را شناسایی کرد و پس از فیش‌برداری از سؤال‌های آن، وارد تفسیر شد، آن سوالها را به خدمت قرآن عرضه کرد و پاسخ گرفت که المیزان شد. فاصله المیزان و تفسیرهای دیگر به این بحث‌ها نیست که ان قلتی بگوید و قلنایی بباقد. این مرجع تقلید افزودند: از مرحوم امین الاسلام تا مرحوم فیض می‌بینیم که عرصه خالی است و حوزه‌ها کاری به قرآن نداشتند، از زمان مرحوم فیض تا زمان علامه، ۴۰۰ سال جامعه اسلامی خوابیده بود و تفسیری نداشتیم.

حضرت آیت‌الله جوادی آملی که خود از مفسران قرآن کریم است با تشریح این نکته که نمونه تفسیر المیزان در مجمع البیان و امثال آن دیده نمی‌شود، ابراز داشتند: وظیفه اساتید تفسیر این است که انقلاب را رصد کنند تا بدانند انقلاب چه آورده، چه می‌خواهد و چگونه باید آن را نگه داشت. مسأله انقلاب سنگین‌تر از مشروطه و جنگ جهانی است، آن‌ها فقط سلاح و کشتار بودند اما انقلاب احیا است، فرق بین جنگ جهانی اول و دوم با انقلاب این است که آن‌ها برای مرگ، اما انقلاب برای حیات آمده است، سؤال‌ها فرق می‌کند؛ چگونه انقلاب به ثمر رسید و چگونه باید آن را حفظ و به صاحب اصلی آن تحویل دهیم؛ این مسائل تلاش بسیار علمی می‌خواهد. اساتید تفسیر باید همه نیازهای انقلاب را رصد کنند، به قرآن عرضه کنند و سپس پاسخ بگیرند، قرآن جواب می‌دهد چون برای جواب دادن آمده است.

حضرت آیت‌الله جوادی آملی گفتند: کارهای علمی داریم که با همت علمای حوزه و اساتید دانشگاه حل می‌شود، اما اگر بخواهند همانند امام راحل مشکل جامعه را حل کنند از عاقل و عالم ساخته نیست بلکه کسی می‌تواند که قیام به عقل داشته باشد. این که وجود مبارک حضرت ولیعصر(عج) جامعه را اصلاح می‌کند چون قیام به عدل و عقل دارد، در دستگاه قضا، عادل بودن کافی نیست بلکه قائم بالقسط می‌خواهد، قضا را به عاقل نمی‌دهند بلکه به کمال عقل می‌دهند، مگر از هر عاقلی ساخته است که پرونده ببیند.

> ***علامه طباطبایی از مسائلی که در عالم اتفاق می‌افتاد در خدمت قرآن بهره برد**

این مرجع تقلید شیعیان گفتند: حرف مرحوم علامه این است که ما مکتب و مدرسه دیگری داریم که خیلی چیزها یاد گرفتیم که با درس خواندن حاصل نمی‌شود بلکه با نماز شب به دست می‌آید، ما یک استاد به نام خداوند داریم که با او حرف زدیم، شاگرد او بودیم و او از ما اقرار گرفت. باید بدانیم تمام نیازهای ما را معرفت شناسی حسی حل نمی‌کند، ما مشترکاتی با فرشتگان داریم، آزمایشگاه و حسیات فقط مشکل بدن ما را حل می‌کند ما تا کی باید منتظر باشیم و ببینیم جواب آزمایشگاه‌ها چه می‌شود؛ فرمود آزمایشگاه دیگری وجود داشت که شما آنجا با خدا حرف زدید. علوم و نیازهای فراوانی داریم که باید به قرآن عرضه شوند، باید سؤال را بشناسیم، به قرآن عرضه کنیم و از آن جواب بگیریم. ذائقه مردم اثرپذیر است که در همه وجود دارد، خداوند به اندازه‌ای زیبا آفرید که بیش از آن وجود ندارد، خداوند می‌فرماید انسان را به عنوان ظرف خالی قرار ندادم، همانگونه که روده و معده انسان محققانه خلق شده قلب، روح و جان او نیز محققانه خلق شده است، این روده ومعده یک ظرف خالی نیست که هرچیزی را قبول کند اگرغذا ناسالم باشد بالا می‌آورد و فقط غذای سالم را قبول می‌کند، قلب هم همین‌طور است، انسان بخواهد کسی را فریب دهد بالا می‌آورد؛ مگر این که کسی را با جهل، عوام فریبی، خرافات، قصه و خواب معتاد کنند، وقتی کسی را خواباندند قصه گفتند باور می‌کند. لذا ما موظفیم اجازه ندهیم مردم به خواب بروند، قصه نگویید و منبرها را پربار کنید، بدون مطالعه نباید سخن گفت، اگر جامعه را با خواب اداره کنید می‌خوابد و دیگری برای او خواب می‌بیند.

حضرت آیت‌الله جوادی آملی با تأکید بر این که انقلاب اسلامی عالی‌ترین نعمتی است که ذات اقدس اله از صدر اسلام تا کنون نصیب امت اسلامی کرده است، گفتند: در قانون اساسی ما آمده که همه اصول، فروع، مصوبات و مقررات باید برابر با شریعت مقدس اسلام باشد، در هیچ کتاب قانونی این حرفها نیست! مرحوم آیت‌الله شیخ مرتضی حائری وقتی اصل چهارم و پنجم تصویب می‌شد در خبرگان به پشت تریبون رفت و فرمود که حتما در قانون اساسی اضافه کنید که این اصل حاکم بر جمیع اصول، قوانین و مقررات اسلام است، اصطلاح حکومت فقط یک اصطلاح حوزوی نیست، این اصل حاکم بر مصوبات است یعنی مبادا کسی بگویید تقیید، تبصره، تخصیص است و قابل استفاده نیست؛ نیازهای این نعمت که ذات اقدس الهی داده باید به قرآن عرضه شود و باید توجه داشت که با «ان قلت» قرآن تفسیر نمی‌شود. باید مشکلات و نیازها را عرضه کرد تا پاسخ گرفت. در همه موارد حبل الهی تار و پودی دارد که قرآن و عترت هستند، همه باید به همین حبل متین متمسک شویم.

دومین جلسه گرامی‌داشت علامه طباطبایی در مؤسسه مفتاح کرامت قم با عنوان «جایگاه قرآن در معرفت دینی از منظر علامه طباطبایی»، با سخنرانی حجت‌الاسلام والمسلمین سعید جوادی آملی برگزار شد. استاد جوادی در این جلسه با ابراز تأسف از ادامه نیافتن شیوه اعتدال علمی علامه در حوزه اظهار داشت: «ای کاش مسیری که علامه طباطبایی رضوان‌الله تعالی علیه در پنجاه، شصت سال قبل، به نوبه خود آغاز کرده بودند به درستی قدر دانسته می‌شد و جایگاهش خوب در آن زمان شناخته شده بود و هم ارزش فکری و دانش علامه رضوان‌الله تعالی علیه و هم نگاه با بینش روشن و آگاهانه و همچنین خالصانه و بدون افراط و تفریط ایشان استمرار پیدا می‌کرد و این تفکر آزادانه در عرصهٔ علوم اسلامی از کلام و فلسفه و عرفان و تفسیر و امثال ذلک محور قرار می‌گرفت». وی با اشاره به روش علامه طباطبایی در تفسیر قرآن گفت: که علامه «هیچکدام از تفاسیر موجود را تفسیر قرآن نمی‌دانست بلکه می‌فرمود: عالمان دینی در حوزه‌های مختلف کلام و فلسفه و عرفان و تصوف و حتی مباحث علمی جدید خصوصاً بحثهایی که از بلاد غرب می‌آمد و در سرزمین مصر در حقیقت بومی سازی می‌شد با تفکر مصریها نزدیک می‌شد و با همان اندیشه به سراغ قرآن می‌آمد، عملا اندیشه‌های مختلف و متفاوتی است که دیگران بر سر سفره قرآن می‌گذاشتند ولی هیچ کدام از اینها تفسیر نیست. این تحمیل است که از ناحیهٔ عالمان علوم مختلف با رویکردهایی که به لحاظ علمی دارند در خصوص قرآن آوردند و نظرات خود را در قرآن ارائه کردند». این استاد حوزه افزود به اعتقاد علامه: «قرآن سخن واحدی دارد. قرآن جای اختلاف نیست. جای تشتت و پراکندگی علمی ندارد. چون دیگران با مکاتب خودشان اهل معرفت، اهل تصوف، اهل فلسفه، اهل کلام، اهل مسائل علمی، اینها علوم خودشان را آوردند در سفرهٔ قرآن قرار دادند و قرآن را می‌خواهند از پردهٔ اندیشهٔ خودشان بگذرانند این اختلاف پیدا می‌شود. و من در این تفسیر می‌خواهم اینها را کنار بگذارم و فقط از جایگاه خود قرآن، قرآن را تفسیر کنم». حجت‌الاسلام والمسلمین سعید جوادی آملی با اشاره به شاخصه اصلی تفسیر قرآن به قرآن علامه طباطبایی اظهار داشت: « در ابتدا آدم فکر می‌کند تفسیر قرآن به قرآن یعنی با برخی از آیات قرآنی برخی دیگر از آیات مورد تفسیر قرار بگیرد، در حالی که تنها این نیست بلکه روح قرآنی می‌خواهد. نه تنها فکر قرآنی، بلکه روح قرآنی لازم است که تمام جنبه‌های وجودی انسان با قرآن به گونه‌ای عجین باشد که اگر یک آیه‌ای در مقام تفسیر قرار بگیرد همهٔ قرآن با انسان همراه باشد که بتواند این آیه را باز بکند ولو آیه‌ای باشد که به لحاظ ظاهر هیچ کدام از واژگانش و تعابیرش با آیه‌ای که بخواهد تفسیر بشود ارتباط ظاهری نداشته باشد». استاد جوادی با تأکید بر این که باید قرآن را به صحنه معرفتی جامعه وارد کرد، افزود: «نشان این که قرآن در صحنهٔ معرفت ما نقشی ندارد و بسیار کمرنگ و ضعیف در حوزهٔ معرفت دینی ما، خودنمایی می‌کند این است که گفتمان قرآن گفتمان توحید است و ما در هیچ فرازی از فرازهای دینی خودمان فضای توحید را که فضای قالب در بیان الهی است شاهد نیستیم». «اگر نگاه حاکمیت قرآن بر قرآن مرحوم علامه طباطبایی حاصل بشود فضای معرفت دینی ما فضای توحیدی می‌شود، در این صورت دیگر نه انسانها برای ما بت می‌شوند و نه مقام و نه جنبه‌های دنیایی و جلوه‌های مادی برای ما حاجب و مانع می‌شوند. آن وقت ما سالکی هستیم که همواره خود را در مسیر «ألا إِلَی‌الله تَصیرُ الأُمُورُ»، «وَإِلَیْهِ تُقْلَبُونَ»، «وَإِنَّا إِلی رَبِّنا لَمُنْقَلِبُونَ» و امثال ذلک مشاهده می‌کنیم».

> ***حضرت آیت‌الله جوادی آملی: ما موظفیم اجازه ندهیم که مردم به خواب بروند، قصه نگویید و منبرها را پربار کنید، بدون مطالعه نباید سخن گفت، اگر جامعه را با خواب اداره کنید می‌خوابد و دیگری برای او خواب می‌بیند**

جلسه سوم، نشست علمی با موضوع بررسی«نقش علامه طباطبایی در امتداد بخشی فرهنگی اجتماعی به فلسفه اسلامی» بود که در مجمع عالی حکمت اسلامی در قم برگزار شد. سخنران ابتدایی این نشست حجت‌الاسلام و المسلمین حمید پارسانیا بود که اظهار داشت: هیچ فرهنگی بدون فلسفه نمی‌تواند باشد؛ رفتارهای که انسان انجام می‌دهد، نوعی فلسفه است که در عالم وجود دارد، بطوری که [illegible] رشد می‌کند نوعی از فلسفه [illegible] می‌شود [illegible] است فلسفه دینی، شکاکانه و غیر آن باشد. وی عنوان کرد:

> ***حرف علامه طباطبایی اینست که ما مکتب و مدرسه دیگری داریم که در آن چیزهایی یاد گرفتیم که با درس خواندن حاصل نمی‌شود و علوم و نیازهای فراوانی داریم که باید به قرآن عرضه شوند**

کانون فرهنگی فیلسوفان آن فرهنگ در یک جا جمع شدند و این افراد در حقیقت زبان فرهنگی می‌باشند. ایشان ادامه داد: فرهنگ هویت کاملا سیال است و دائما در حال تغییر می‌باشد و همه در آمد و شد فرهنگ مسئول هستند؛ لحظه لحظه فرهنگ در حال تولید است، چه این فرهنگ توحیدی و یا غیر دینی باشد. این استاد حوزه و دانشگاه ابراز داشت: فرهنگ از کانال اراده‌ها و رفتارها می‌آید و فرهنگ موضوع تضمین شده نیست که فراگیر باشد [illegible]. وی عنوان کرد: اگرجامعه دچار چالش شد نشان می‌دهد بحران در این حوزه وجود دارد. [illegible] مدینه فاضله یعنی [illegible] جامعه [illegible] و رفتارها، ولی این تضاد [illegible] نیست. عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی اظهار داشت: اگر فلسفه می‌خواهد در فرهنگ و علوم [illegible] پیدا کند [illegible] و در زندگی تک تک افراد حضور پیدا کند، [illegible] حضور پیدا نکند [illegible] ندارد.

حجت‌الاسلام پارسانیا گفت: علامه طباطبایی در دوران عصری زندگی می‌کرد که [illegible] فلسفه [illegible] شدت [illegible] بودند [illegible] فلسفه حکمت و اخلاق [illegible] نیافت و [illegible] فلسفه‌های دیگری شکل گرفت [illegible]. ایشان عنوان کرد: علامه طباطبایی [illegible] فلسفه [illegible] تحقق [illegible] بسیار تأثیرگذار بود [illegible] گفته به [illegible]

حجت‌الاسلام و المسلمین یزدان پناه دیگر سخنران این نشست بود که ابراز داشت: [illegible] نمی‌تواند [illegible] فرهنگ [illegible] غیر از [illegible] طباطبایی [illegible] اگر قرار [illegible] از آنچه [illegible] این محقق افزود: [illegible] به دنبال [illegible] قوی [illegible] کنند. وی ابراز داشت: [illegible] اطلاع [illegible] عصری [illegible] مباحث [illegible] عنوان [illegible] باب [illegible] خود [illegible] نخبگان [illegible] نمونه‌ای [illegible] آمد و [illegible] کردند.